

ماجرای دردناک دخترک ۱۳ ساله

## مرگ زندگی با یک نیشخند



روزگار می‌گذراندم برگردم تا حداقل مدتی از توهین‌ها دور باشم. بعد از گذشت یک سال در خوابگاه، خانواده‌ام مرا پیش خودشان بردند اما نه برای گذشت از خطاهایم بلکه برعکس به منظور تصمیم‌یک‌طرفه‌ای که برای من گرفته شده بود و آن هم ازدواج با اعمال شاقه بود.

خانواده‌ام به دور از چشم فامیل مرا به عقد مردی که عیال وار بود و سن پدرم را داشت درآوردند تا از شر من خلاص شوند. بدون تشریفات خاصی به عقد یک مرد مسن درآمد که نه اخلاق داشت و نه مسئولیت‌پذیر بود.

تنها کارش شده بود کتک زدن و آزار و اذیت من. او هم به این موضوع پی برده بود که خانواده‌ام هیچ وقت او را به خاطر رفتارهای زشتش علیه من سرزنش نخواهند کرد بلکه شاید او را تشویق هم می‌کردند.

انگار بدبختی‌های زندگی من تمام شدنی نبود و هر روز من با سختی و توهین جدیدی همراه بود و کسی هم از من حمایت نمی‌کرد. قبول داشتم خطایم بزرگ بود اما سنگدلی و بی‌رحمی بیش از حد خانواده‌ام را در مورد خودم قبول نداشتم.

می‌گویند: شوهرم مسئولیت سرش نمی‌شد و مدام در حال مصرف مواد بود و اصلاً به خواسته‌های من اهمیت نمی‌داد و انگار وقتی حوصله‌اش سر می‌رفت با کتک زدن من، وقتش را پر می‌کرد تا با این کارش به نوعی توجه مادرم را جلب کند. خانه نارنج‌چشم شده بود و انگار همه از زجر کشیدن و ضربه زدن من نه تنها ناراحت نمی‌شدند بلکه خوشحال هم می‌شدند.

دوباره باید تصمیم می‌گرفتم و این بار از شر شوهر بی‌مسئولیت‌ام که دست بزن داشت خلاص می‌شدم.

خانه‌ار ترک و به همان مرکز حمایتی قبلی که در آن جامدتی زندگی کردم، برگشتم چون غیر از آن جانهگاهی نداشتم.

بعد از مدتی زن جوان افتاده در دیگ عذاب زندگی با کمک یک نهاد حمایتی و دولتی تلافی را از مرد بی‌مهرش می‌گیرد تا شاید بعد از آن بتواند چند صباحی بدون دل‌پهره و نیش و کنایه‌اتر افرایش شب‌ها سر بر بالین بگذارد و با کمک یک مرکز حمایتی و دولتی زندگی مستقلی را در پیش گیرد و ببیند روزگار چه سرنوشتی را برای او رقم خواهد زد. او می‌گوید: آن‌چه پیداست با راه گم کردن، از خانواده دور مانده‌ام و هنوز نتوانسته‌ام از نظر روحی و جسمی بعد از هجوم آن همه ناملایمات خودم را پیدا کنم.

با وجود این که خانواده‌ام از من گریزان هستند اما ناامید نیستم و منتظر روزی هستم تا دوباره به آغوش گرم آن‌ها برگردم.

حمایتی از دست آن پسر حيله‌گر شکایت کردم و خانواده‌ام نیز در جریان اتفاقاتی که رخ داده بود قرار گرفتند. خانواده دختر در چاه افتاده اصلاً توجهی به او نمی‌کنند و حتی حاضر نمی‌شوند او را ببینند یا از او حمایت کنند.

این ماجرا مدتی ادامه می‌یابد و در مدتی که در خوابگاه است فقط خواهر کوچک‌ترش پنهانی خبری از او می‌گیرد و اوضاع و احوال خانواده را به او اطلاع می‌دهد. بالاخره بعد از دو سال کشمکش و اصرار خانواده برای

نپذیرفتن دخترشان، آن‌ها با کمک مشاوران نهاد حمایتی قبول می‌کنند که دخترشان را زیر چتر حمایتی خود ببرند اما این پایان ماجرا نیست و آغازگر داستان‌هایی جدید با مشکلات

بیشتر برای این دختر می‌شود. خانواده‌اش نه تنها به دخترشان روحیه نمی‌دهند بلکه او را بیشتر تحت فشارهای روانی انواع توهین‌ها قرار می‌دهند تا این که دوباره دختر مجبور به ترک خانه می‌شود. دختر دل‌شکسته می‌گوید: وقتی بعد از دو سال زندگی در خوابگاه پانیم به خانه پدرم باز شد سرنوشت‌ها

و توهین‌ها شروع شد و حتی مادرم اجازه خروج از من خواست به جای بازگشتن نزد خانواده‌ام خودم را به یک مرکز حمایتی و دولتی معرفی کنم تا بعد از این که آب‌ها از آسیاب افتاد چاره‌ای بیندیشم.

چون پل‌های بازگشت به خانه را خراب کرده بودم به ناچار پیشنهاد او را قبول کردم. بعد از این که تحت حمایت قرار گرفتم با کمک آن نهاد

که وارد خانه پسر شیطان صفت شدم او با زبان بازی که در آینده‌ای نزدیک زن و شوهر می‌شویم مرا فریب داد و اولین ارتباط نامشروع ما رقم خورد.

بعد از آن هوا تاریک شد و برای برگشتن به خانه دودل شدم و به دلیل ترس از عواقب کار و برخورد پدر و برادرش شب را پیش پسر غریبه صبح کردم و با این کار به نوعی تیشه به ریشه زندگی خودم زدم.

دختر جوان که در دام پسر شیطانی اسیر شده بود با یک تصمیم ویرانگر برای برگشتن به خانه و مدرسه آینده خودش را دود می‌کند و از طرفی باعث می‌شود راه پسر حيله‌گر برای سوءاستفاده‌های بیشتر از او هموارتر شود. او تعریف می‌کند: بعد از گذشت یک شب

پسر حقه باز دوستانش را هم به لانه شیطانی‌اش دعوت کرد و در یک هفته که در آن جا بودم هم نداشتم.

پسر صاحب خانه بعد از یک هفته سوءاستفاده از من به خاطر برگشتن خانواده‌اش از مسافرت از من خواست به جای بازگشتن نزد خانواده‌ام خودم را به یک مرکز حمایتی و دولتی معرفی کنم تا بعد از این که آب‌ها از آسیاب افتاد چاره‌ای بیندیشم.

چون پل‌های بازگشت به خانه را خراب کرده بودم به ناچار پیشنهاد او را قبول کردم. بعد از این که تحت حمایت قرار گرفتم با کمک آن نهاد

#### صدیقی

سال‌ها از آن روزهایی که زخم روحی و جسمی برداشته بود می‌گذشت اما گویا نیش و زخم زبان‌های خانواده و اطرافیانش تمامی نداشت. مدام بر طبل رسوایی‌اش می‌کوبیدند و آن را در بوق و کرنا می‌کردند تا به قول خودشان دل‌شان کمی خنک شود.

دختر جوان به خاطر کمبود محبت دچار خطای ویرانگری شد و در یک بزنگاه در تور شیطانی پسر حيله‌گر افتاد.

بعد از آن واقعه ترسناک نه تنها از سوی خانواده‌اش حمایت نشد بلکه برعکس مدام نمک بر زخمش پاشیدند تا همچنان از نظر روحی و روانی دچار آشفتگی باشد.

همه چیز از یک لیخند شیطانی شروع شد و زندگی و آینده‌اش را به تباهی کشاند. ۱۳ سال بیشتر نداشت که به دلیل کمبود محبت از سوی خانواده در راه مدرسه در تله دوستی با یک پسر

غریبه افتاد. مدتی با پیامک در ارتباط بودند تا این که در یک غفلت دختر کم‌سن و سال فریب حرف‌های دوست به اصطلاح اجتماعی‌اش را می‌خورد و قدم به قدم در تله‌ای که برایش پهن شده بود سر می‌خورد. می‌گویند: روزی با وعده

پوچ ازدواج و حرف‌های عاشقانه فریب چرب زبانی پسر غریبه را خوردم و پا در لانه شیطانی‌اش گذاشتم. من خوش‌خیال یا او همراه شدم و یک راست بعد از مدرسه به خانه او رفتم. زمانی

## تیشه به ریشه زندگی با مشاوره غلط



**صدیقی-** چنان در دام حرف‌های خام و پوچ دوست ناخلف‌شان افتادند که حتی بدون اجازه او آب هم نمی‌خوردند. با مشاوره غلط دوست منحرف و مطلقه‌شان تیشه به ریشه زندگی مشترک‌شان زدند و از درخت اعتبار، حیا و عفت به ذلت و خواری افتادند. زن جوان فریب خورده با چشمان اشک‌بار می‌گوید: دانشجو بودم و با دوستانم در یک خوابگاه زندگی می‌کردیم. به غیر از خودم که نامزد داشتم و دو دوست دیگرم که ازدواج کرده بودند دوست سومم مطلقه بود.

با صمیمی‌تر شدن رابطه‌مان دوست مطلقه‌ما بیشتر با افکار منحرفش در ما نفوذ کرد و هر بار ما را از ازدواج‌مان دلسردتر می‌کرد. او مثلاً با حرف‌های نسنجیده‌اش که چرا آدم عاقل باید خودش را محدود کند و از زندگی فرا

زن‌اشویی لذت نبرد کم‌کم ما را تحت تأثیر قرار داد. مدام کارهای زننده خودش را مثال می‌زد و از ارتباط لذت بخش‌اش با افراد غریبه می‌گفت و ما را عقب مانده و در قفس افتاده قلمداد می‌کرد. رفته رفته با حرف‌های هیجانی و شیطانی‌اش در افکار من و دو دوست دیگرم رخنه کرد تا جایی که در زندگی زن‌اشویی و تعهد به خانواده

مان سست شدیم. من بعد از تحت تأثیر قرار گرفتن، کم‌کم با نامزدم سر‌ناسازگاری گذاشتم و هر روز از او فاصله می‌گرفتم. خودم رایک آدم زندانی‌فرض می‌کردم و به دوست مطلقه‌ام که مدام آن‌آزادانه هر کجا سر می‌زد حسودی می‌کردم. با فاصله گرفتن از نامزدم، خانواده‌ام متوجه اختلاف بین ما شدند و هر چه تلاش کردند که مرا با نامزدم آشتی دهند اما با راهنمایی‌های غلط دوست مطلقه‌ام در این کار موفق نشدند.

خانواده‌ام را سرزنش می‌کردم که چرا اجازه دادند من در سن کم ازدواج کنم و از دوران جوانی و مجردی‌ام لذت

نبرم. من و دو دوست متاهلم فریب دوست مطلقه‌مان را

خوردیم و با لجبازی تصمیم گرفتیم درخواست طلاق بدهیم. با رو شدن این ماجرا خانواده‌های ما هر قدر دست و پا زدند که از بیراهه برگردیم، بی‌فایده بود و بعد از مدتی از همسران‌مان جدا شدیم و در راه غیر شرعی دوست مطلقه‌مان افتادیم و ارتباط‌مان با افراد غریبه شروع شد.

رفته رفته به خیال‌واهی که از قید و بند زن‌اشویی آزاد شده ایم خودمان را در تباهی انداختیم. بعد از مدتی خوشگذرانی تازه انگار چشمان‌مان باز شد و متوجه شدیم چه بلایی سر زندگی خودمان آورده و با دست خودمان تیشه به ریشه زندگی‌مان زده ایم.

بعد از این اتفاق پشیمان شدیم اما دیگر دیر شده بود و ما فریب یک مشت حرف‌های به ظاهر قشنگ اما

شیطانی‌را خوردیم. حالا به مشاوره دادگاه خانواده آمده ایم تا شاید با توبه‌راهی برای بازگشت به زندگی قبلی و متاهلی بیابیم و دوباره با همسران قبلی‌مان با تجربه‌ای

جدید زندگی‌مان را آغاز کنیم.

#### اخبار

### محکومیت صاحب مزون

**صدیقی-** مدیر کل تعزیرات حکومتی خراسان شمالی از محکومیت ۴۶ میلیون ریالی صاحب مزون عروس به علت گران‌فروشی در بجنورد خبر داد. به گفته «سیدالموسوی» در پی شکایت یک نفر مبنی بر اعلام تخلف گران‌فروشی یک مزون عروس پرونده‌ای در این باره در تعزیرات تشکیل شد. وی افزود: پس از بررسی پرونده و احراز تخلف صورت گرفته متهم طبق قانون صنفی علاوه بر پرداخت ۳۱ میلیون ریال جزای نقدی در حق دولت به پرداخت جزای نقدی به میزان ۱۵ میلیون و ۵۰۰ هزار ریال در حق شاک‌ی نیز محکوم شد.

### پاتوق معتادان در شیروان تخریب شد

جانشین فرمانده انتظامی شیروان از تخریب پاتوق معتادان در این شهر خبر داد. سرهنگ «رضا قلی‌قندی» گفت: در پی اعلام چند مورد شکایت مبنی بر وجود یک باب منزل مسکونی در یکی از محلات حاشیه شهرستان شیروان که به پاتوق معتادان تبدیل و باعث نارضایتی اهالی شده بود بلافاصله موضوع با جدیت در دستور کار قرار گرفت. وی با اشاره به این که در این خصوص مأموران انتظامی با هماهنگی با مقام قضایی به محل مورد نظر اعزام شدند و با گرفتن مجوز اقدام به تخریب آن کردند، گفت: این اقدام باعث خوشحالی و رضایتمندی اهالی آن منطقه و همچنین سایر شهروندان شد.

دانش آموزان نمونه ی

انضباطی و خیلی خوب درسی

در سال تحصیلی ۹۸-۹۷

# دبستان دخترانه شهدای فرهنگی بجنورد

دوره دوم

 شمیم کاویان پور کلاس سوم	 کیمیا فیروزه کلاس سوم	 فرزاد کریوانی کلاس سوم	 مها اصغری کلاس سوم	 یکتا قاسمی کلاس سوم	 فاطمه محمدی کلاس سوم	 زهرا نجف‌زاده کلاس سوم	 زینب دادمهر کلاس سوم	 علیه بونی کلاس سوم	 الینا صابری کلاس سوم	 سعید آلانی کلاس سوم
 زینب هفزند کلاس سوم	 عشاق رستمی کلاس سوم	 یاسمین اسماعیلی کلاس سوم	 زهرا هفزند کلاس سوم	 فاطمه خواجهی کلاس سوم	 زهرا یگانه کلاس سوم	 روحانه جعفری کلاس سوم	 سعید فیروز کلاس سوم	 شمیم فیروز کلاس سوم	 شمیم فیروز کلاس سوم	 شمیم فیروز کلاس سوم
 شمیم فیروز کلاس سوم	 شمیم فیروز کلاس سوم	 شمیم فیروز کلاس سوم	 شمیم فیروز کلاس سوم	 شمیم فیروز کلاس سوم	 شمیم فیروز کلاس سوم	 شمیم فیروز کلاس سوم	 شمیم فیروز کلاس سوم	 شمیم فیروز کلاس سوم	 شمیم فیروز کلاس سوم	 شمیم فیروز کلاس سوم
 شمیم فیروز کلاس سوم	 شمیم فیروز کلاس سوم	 شمیم فیروز کلاس سوم	 شمیم فیروز کلاس سوم	 شمیم فیروز کلاس سوم	 شمیم فیروز کلاس سوم	 شمیم فیروز کلاس سوم	 شمیم فیروز کلاس سوم	 شمیم فیروز کلاس سوم	 شمیم فیروز کلاس سوم	 شمیم فیروز کلاس سوم

با سپاس از همکاری صمیمانه مدیریت فرهیخته: سرکار خانم فاطمه قاسمی

یک دنیا تشکر از همکاری عالی معاونین پر تلاش دبستان: خانم رها الهی، خانم معصومه حسینی (آموزشی)، خانم بیتا صباغی (پرورشی)، خانم ام البنین سلیمانی (اجرایی)، خ

مربیان محترم ورزش: خانم پروانه شجاعی، خانم سارا و حیدری، اعضای محترم انجمن اولیاء و مربیان دبستان، گروه مشاورین و سایر پرسنل آموزشگاه شهدای فرهنگی بجنورد